و اعلم ان بطلیموس تلمیذ لجالینوس
وهو تلمیذ ارسطاطالیس وهو تلمیذ لافلاطون
وهو تلمیذ للسقراط وهو تلمیذ للبقراط
وهو تلمیذ لبقراط وهو تلمیذ لفیثاغورس
وهو تلمیذ لداود النبی علیه السلام

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

...یدن با...
...ف کرده با...

بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که از جمله دلایل شناختن
حال انسان یکی نبض است و نبض حرکت شریان را گویند و وی
مرکب است از دو حرکت و دو سکون حرکت گشودن را انبساط گویند
و حرکت بهم بوستن را انقباض گویند و پس هر حرکت سکونی
لازم واجبناک نبض انسان را است و بیان او معلوم شود
درین مختصر جهت آسانی بدانچه خلاص کلام است اقتصار نموده
تا اطفال را بسهولت مفهوم شود و بالله التوفیق طویل
نبضی است که دراز باشد و مقیس علیه همه حالات صحت و معتدل
المزاج است قصیر آنکه کوتاه باشد معتدل بینهما آنکه نه دراز بود

سکون یا سد ... تهیر ...
شریان
انبساط ...
طویل ...
معتدل ...

پهنا یعنی عرایض — سدس چوڑی
بیستہ بیعی عالی یعنی رطوبت یعنی تری
ضیق یعنی تنگ
شاہق — بلند مر کس اونچا

منخفض یعنی پست — سدس نیچی
نہ کوتاہ و سبب طویل غلبۂ حرارت است و سبب قصیر برودت و
سبب معتدلش اعتدال برود عریض انکه پہنا نماید ضیق
انکه باریک نماید معتدل انکه نہ پہنا بود ونہ باریک سبب

متوسط یعنی اوسط
... و سبب ضیق یبوست و سبب معتدلش
... شاہق انکه بلند نماید منخفض انکه پست نماید

حیوانی یعنی جاندار
معتدل انکه نہ بلند نماید ونہ پست و سبب شاہق نیز غلبۂ حرار

رطو یعنی سدس سست
است و سبب منخفض برودت و سبب معتدلش اعتدال برود
قوی انکه انگشت را القوت کیرد ضعیف انکه انگشت را الضعف
رسد معتدل انکه در قوت و ضعف متوسط بود و سبب

سریع جلدی کرنے والی
بطی — سدس سست
قوی غلبۂ قوت حیوانیست و سبب ضعیف ضعف قوۂ حیوانی و سبب
معتدلش توسط قوۂ سریع انکه چون با انگشت رسد زود
رود بطی انکه بعد رسیدن با انگشت زمانی پاستد معتدل انکه

بطو سدس — نبض
متوسط بود در سرعت و بطو است سرعت شدت حاجت دل است
بهوای سرد و سبب بطی عدم حاجت دل بترویح و سبب

سابقہ ... ... جلدی ...

متواتر متفاوت حیوانی یعنی صلب ممتلی لین ممتلی
پیاپی درپی جدا جدا جاندار سخت

معتدلش اعتدال حال متواتر انکه زمان نارسیدن بانگشت
کوتاه بود یعنی چون انگشت را رسیده بگردد متوقف باز بانگشت
رسد و فرق در سریع و متواتر همین است و بعضی عزیزان هرگز
باهما فرق نمیتوانند کرد متفاوت انکه زمان نارسیدن بانگشت
دراز بود یعنی بعد رسیدن بانگشت چون برود توقف کرده باز
بانگشت رسد معتدل انکه میان این و ان باشد سبب متواتر
ضعف قوه حیوانیست و سبب متفاوت شدت قوه حیوانیست
و سبب معتدلش اعتدال صلب انکه زیر انگشت منغمز نشود
لین انکه منغمز باسانی شود معتدل انکه میانه باشد در سختی
و نرمی سبب صلب خشکی بدن است و سبب لین رطوبت
و سبب معتدلش اعتدال رطوبت و یبس ممتلی انکه از اندرون
پر نماید خالی انکه ضد او بود معتدل انکه نه پر بود و نه خالی
بلکه وسط بود و سبب ممتلی کثرت دم و روح است و سبب خالی
قلت انها و سبب معتدل اعتدال خون و روح حار انکه

ضد
یعنی برخلاف
دم
خون
حار

حار
یعنی گرم

حسن الوزن
نیک وزن

انبساط
یعنی کھلنا و جوٹنا

مساوی
یعنی برابر

انقباض
یعنی بند ہونا

مستوی

متشابه

قرعه
یعنی چوٹ لگنا

قرعات
جمع قرعه

سریع یعنی
جلدی

بطئ یعنی
سست چلنا

محل رگ بنسبت بدیگر اعضا گرم نماید بارد انکه سرد نماید
معتدل انکه در گرمی و سردی میانه بود و سبب حرارت گرمی
روح و خون است و سبب برودت سردی و سبب معتدل شدن
اعتدال انهاست حسن الوزن انکه زمانه انبساط متساوی بود زمانه
انقباض ردی الوزن انکه ضد او بود و سبب حسن الوزن
اعتدال حال است هذا انهما معتدل نبست و سبب ردی الوزن
عدم اعتدال حال است مستوی انکه متشابه بود یعنی باحد
قرعه نیک و نیره باشد مختلف انکه قرعات مختلف باشد
یکی سریع دیگر بطئ و مانند ان و دستور انتظم گویند
و مختلف بی انتظام سبب مستوی حسن حال است و
سبب مختلف سوء حال است عظیم انکه طویل و عریض و شاهق
بود صغیر انکه قصیر و ضیق و منخفض بود غلیظ انکه عریض و شاهق
بود دقیق انکه ضیق و منخفض بود و درمیان اینها نبض معتدل
فرض کنند و دلالت اینها از بسائط معلوم است غزالی انکه دو قرعات

سرعت و تواتر بود و وی دلالت میکند بر شدت حاجت
بترویح موجی نبض است ممتلی که در عظم و صغر اجزای عرق
مختلف بود گویا موجیست که بهم میرسد و وی دلیل رطوبت است
و در استسقاء و ذات الریه و فالج و سکته میشود دودی
مانند موجیست باعتبار شهوف ولیکن عریض و ممتلی نباشد
و موجش ضعیف و وی دلالت کند بر سقوط قوت
نه بتمامه نملی نبض است که در غایت صغر و تواتر بود دلالت
کند بر کمال سقوط قوت موت منشاری نبضی است
صلب که بعض اجزائش بلند محسوس شوند و بعضی
پست مانند اره و دلالت کند بر ذات الجنب بود و بر ورم
حار غشائی ذنب الفار نبضی است که مختلف الاجزا باشد
و اینکه اکثر از نقصان بزیادتی و از زیادتی بنقصان و
دلالت کند بر اینکه قوت ضعیف میشود لیکن بار نقوت
میگراید ذو الفطره نبضی است که هنگام توقع حرکت ساکن شود

واقع فی الوسط نبضی است که هنگام نوع سکون حرکت کند
نملی نبضی است که ابتدا اکثر از نقصان نزمانی ولیکن
بسر تندریح ارزنا وتی فرود آید منقصان کونا دو دوم
موشی از طرف کنده بهم متصل اند لهذا این را نبض النفار
کویند یعنی دودم موش مطرقی نبضی است که بعد
فوع از انکشت جدا شده فوراً باز بانکشت برسد پس حرکت
انقباضی نماید و حرکت انبساطی وی بنا را احداث دو دفعه
متواتره مشابه است به تنگی آنهکرانی واین را ذو القرعتین
نیز کویند مرتعد نبضی است که چون رعد محسوس شود
واهمه نبضها از متساری یا مرتعد دلالت دارند بر سوی
حال مریض تمام شد رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر
بدانکه تفسره فضله هضم دوم است که از جگر بسوی مثانه و کرده
دفع میشود و تفسره دلالت میکند بر احوال جگر و مثانه و کرده
و ماده که در عروق است و تفسره را دلیل و قاروره و بول
نیز کویند